

جلوه‌های کودکان روستایی در آثار مولانا با تاکید بر دیوان کبیر

دکتر قدمعلی سرامی^۱

مریم علایی خرایم^۲

چکیده

بررسی روستا و روستائیان از زوایای مختلف ادبی، فرهنگی و دینی در آثار مولانا از اهمیت بسزایی برخوردار است و نگرش‌ها و بینش‌های گذشتگان را نسبت به روستائی و زندگی روستائیان به طور عام و کودکان روستایی به طور خاص به نمایش می‌گذارد. مولوی در بلخ به دنیا آمده، بلخ در زمان وی یکی از باشکوه‌ترین شهرهای بزرگ به حساب می‌آمده است. برای همین در مثنوی، فیه‌مافیه و غزلیات، شهرگرایی را ستایش و روستانشینی را نکوهش می‌کند. در قصیده‌ای در دیوان کبیر، نفس‌آماره را به کودکی روستائی مانند کرده است: سوال اصلی این پژوهش بررسی جلوه‌های کودکان روستایی در اندیشه مولانا است که با استفاده از روش تحقیق کیفی و تحلیل محتوا انجام شده است. در این مقاله، ضمن بررسی نگاه مولانا در این باب، خواهیم کوشید دلایل چنین نگرشی را، به بررسی بنشینیم. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که یکی از جنبه‌های تکامل افکار مولوی، سمت‌گیری اندیشه وی به سوی شهر است. از دیدگاه وی زندگی در روستا مورد پسند نیست.

واژگان کلیدی: کودک، زندگی روستایی، فرهنگ روستائی، دیوان کبیر.

۱- دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان gsarami@gmail.com

۲- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اردبیل

M.ahoora32@yahoo.com

تاریخ پذیرش

۹۴/۱/۲۸

تاریخ دریافت

۹۳/۷/۱۰

مقدمه

با دقت در مطاوی و مضامین متنوع و متفاوت آثار مولوی چنین به نظر می رسد که وی با همه طبقات جامعه ارتباط داشته و برای همه صنف ها و گروه های جامعه احترام قائل بوده و همه مردم را آن طور که هستند، قبول می کرده است ولی با اینهمه روستائیان را که محدوداندیش اند و حرص و طمع می ورزند، مورد نکوهش قرار می دهد. به هر حال اندیشه ها و روحیات و نظریات مولانا تحت تاثیر خصوصیات جامعه ای بوده که از دوران خردسالی تا دوره کمال، شخصیت وجودی او را ساخته است. «جهان بینی مولانا در هر حال معلول سیستم اجتماعی دوران خود بوده است.» (دهباشی، ۱۳۸۲: ۱۲۵)

مولوی زاده ی بلخ است. بلخ برومند، شکفته و شکوفا که خود یکی از شهرهای بزرگ و باشکوه دنیای قدیم به شمار می رود. او افزون بر بلخ در ضمن سفرهای خود، شهرهایی چون دمشق، حلب و بغداد را دیده و با تمام وجود درک کرده است. به گواهی کتاب های تاریخی و جغرافیایی کهن، همه این شهرها از بلخ و بغداد تا قونیه و دمشق و حلب از جمله آبادترین و بلندآوازه ترین شهرها و مراکز پویا و زنده فکر و فرهنگ روزگار وی به شمار می روند. در این فضا بود که فکر فروزان مولانا مدنیّت پویا و پیشرفته زمان را چشید و از آن به خوبی برخوردار شد. می توان گفت او فرزند همه شهرهای بزرگ روزگار خویش است و به این دلیل که به نقش و اهمیت شهر در تربیت و گسترش اندیشه انسان، نیک آگاه است، گاه و بی گاه زبان به ستایش آن می گشاید. در واقع یکی از جنبه های پویا و پیشرفته اندیشه مولوی، شهرگرایی اوست. شهر، پیشرفته ترین شکل زندگی اجتماعی انسان و بستر تکامل اندیشه و فرهنگ است. مفهوم فراخواندن به شهر در واقع دعوت به تفکر در ساحتی گسترده تر است. به همین دلیل مولوی در مثنوی، فیه مافیه و نیز در غزلیات با شور و شوق از شهرهای بزرگ نام می برد و شهرگرایی را ستایش می کند و هم زمان به نقد نگرش محدود و بسته و ذهنیت ساده و ابتدایی مردمان جوامع خود می پردازد. در این میان، نگرش مولوی نسبت به کودک روستایی نیز چنانچه در آثارش پیداست، متأثر از نوع نگرش نسبت به روستا و فرهنگ روستایی است. کودک در آثار مولوی، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. جایگاهی بلند و رفیع که نماد پاکی و آیینگی است. کودک روستایی نیز مستثنی از این قاعده نیست. منتهی علی رغم برخوردارگی از چنین جایگاهی، به دلیل مواجه با بسیاری از

جلوه‌های کودکان روستایی در آثار مولانا با تاکید بر دیوان کبیر (۱۶۴-۱۵۳) ۱۵۵

واقعیت‌ها و محسوسات ناشناخته، از همه امور و مفاهیم، برداشتی صریح و عینی دارد و از این جهت، دارای روحیه‌ای صریح و پر شر و شور می باشد. در مقاله پیش رو درباره این جنبه از تفکر مولانا بحث و بررسی خواهد شد.

روستا و روستائی در اندیشه مولانا:

شهرنشینی در دنیای اسلام و در روزگار پیش از مولوی به اوج شکوفایی خود رسیده بود. و رواج کامل داشت. درباره شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این دوران گفته اند: مشخصات اقتصادی و اجتماعی دوران شکوفایی فرهنگ اسلامی، گسترش مبادلات تجاری خاصه در آسیا و نیز توسعه شهرنشینی است. از اندلس تا سرزمین چین و به ویژه از بغداد و آسیای مرکزی تا دیار هند و بحرالروم و رود آتل، داد و ستد رونق درخشان دارد. فرهنگ اسلامی در این دوران که تقریباً تا حدود قرون چهارم و پنجم هجری (دهم و یازدهم میلادی) ادامه می یابد، فرهنگ طبقات مختلف شهرنشین است و شاخه هایی چند از این تنه اصلی که به دست اعراب بدوی پرورده می شود، از این قاعده مستثنی نیست. چون شیوخ اعراب بیابانگرد غالباً در شهرها سکونت می گزینند و کشاورزان هم همان گونه که از شبکه داد و ستد بزرگ خارج اند، در این حلقه فرهنگی شهرنشینان نیز راه ندارند. این معارف و ادب شهری در بصره و بغداد و دیگر مراکز بزرگ به مرور نضج می گیرد و قوام می یابد و چون مبتنی بر پایه های اجتماعی استوار و وسیعی است، فرهنگی زنده و سرشار از حیات است. (ستاری، ۱۳۷۰: ۵۳۳ و ۵۳۴)

در این شرایط شکفته، مولوی در دامان شهرهای بزرگ بالید و از مدنیت و فرهنگ جاری در آنها نوشید و سیراب شد. به همین دلیل در مثنوی، فیه مافیه و غزلیات از سر تکریم به شهرهای بزرگ می نگرد و با شور و شوق و شکفتگی از پایگاه های بزرگ فکر و فرهنگ زمانه یاد می کند و هم زمان به نقد نگرش بسته و ذهنیت ساده و ابتدایی مردمان جوامع خرد می پردازد:

هله، بر قوس بنه زه، ز کمین گاه برون جه

برهان خویش از این ده، که تو زان شهر کلانی

(مولوی، ۱۳۴۰، ج ۶: ۱۲۱)

ای بخارا عقل افزا بوده ای لیکن از من عقل و دین بر بوده ای
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۲۰)

جمع باید کرد اجزا را به عشق تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق
(همان: ۴۷۳)

شهر، تمثیل «دل» و ده، تمثیل «تن» است. «بنابراین از سلطنت باطنی که متعلق به دل است به شهر، و از حکومت های دنیوی که متعلق به تن و ظواهر است، به ده و روستا تعبیر می کند.» (تاجدینی، ۱۳۸۰: ۴۳)

این نگرش مولانا به روستائیان و گرایش او به شهرنشینی، موجب شد که پیروانش، روش او را دنبال کنند. فرانکلین دی لوئیس در مورد اصول طریقت مولویه می نویسد: «پس از افول سلاجقه روم، مولویه روابط و مناسبات خود را با طبقه اشراف و برگزیدگان سنتی مذهب، حفظ کرد که البته مغایر خاستگاه روستائی بود.» (فرانکلین دی، ۱۳۸۳: ۵۴۳)

«از اواخر قرن شانزدهم و دهم هجری، مولویه از روستا به قصبه و از قصبه به شهر کشانده می شود و در لاک خود فرو می رود.» (گولپینارلی، ۱۳۶۶: ۲۰۴)

داستان مرد اعرابی که به تشویق همسر خویش، شورابه گودال را ارمغان خلیفه کرد، از جمله داستان هایی است که در آن نگرش محدود و بسته بادیه نشینی از دیدگاه مولوی نقد و بررسی می شود. در این حکایت تاثیر محیط بسته و محدود را بر ذهن و اندیشه انسان می توان مشاهده کرد. زن، تلخاب بوی ناک گودال را در سبویی می ریزد تا مرد آن را به بغداد و نزد خلیفه ارمغان برد و خلیفه به آن آب، روزه بگشاید؛ خلیفه ای که از نگاه زن:

گر خزینه اش پر ز رست و گوهر است این چنین آبش نیاید نادرست
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۶۶)

زن عرب چنین تصور می کرد که آبی بدان گوارایی در شهرها نیست. این اندیشه از نادیدگی و تنگی میدان دید در خاطر او می گذشت. مولوی اندیشه محدود زن اعرابی را چنین بیان می کند:

زن نمی دانست کانجا بر گذر جوی جیحونست شیرین چون شکر
در میان شهر چون دریا روان پر ز کشتی ها و شست ماهیان
(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۲۱)

جلوه‌های کودکان روستایی در آثار مولانا با تاکید بر دیوان کبیر (۱۶۴-۱۵۳) ۱۵۷

مرد اعرابی، سبوی نمد پیچ را با تمام احتیاط دربر می‌گیرد و راهی بغداد می‌شود و زن هم در پشت سر شوهرش، راز و نیاز می‌کند و به دعا از خداوند می‌خواهد که سبوی آب شان را محافظت کند:

که نگه دار آب ما را از خسان یا ربّ آن گوهر بدان دریا رسان

(همان: ۱۲۲)

مرد سرانجام از بادیه به بغداد می‌رسد و به درگاه خلیفه بار می‌یابد. خلیفه تحفه او را می‌پذیرد، و سبویش را پر از زر و گوهر می‌کند و می‌خواهد تا او را از راهی که از کناره دجله می‌گذرد، بازگردانند:

کین سبو پر زر به دست او دهید چون که وا گردد سوی دجله ش برید

(همان: ۱۲۸ و ۱۲۲)

و با این اشاره خلیفه بر دنیای بسته و ساده و ابتدایی مرد بادیه نشین، روزنی به سوی شهر گشوده می‌شود.

در این حکایت سخن از نقص تربیت و محدودیت و حقارتی است که محیط خرد و محدود بر اندیشه، روان، عاطفه، آرزو و آرمان آدمی تحمیل می‌کند. مجال تاخت و تاز خرد و خیال، آرزو و آرمان انسان محدود و محصور در قبیله، محدود به مرزهای تنگ و بسته خرد و خیال و آرزوها و آرمان‌های قبیله است و بیرون از این، وی را مجال و جرأت جهش و جولانی نیست. مضمون این حکایت‌ها یادآور برخی از خاطرات ناصر خسرو در سفرنامه است. وی ضمن وصف معیشت آداب و اخلاق و فرهنگ عشیره ای، اندیشه محدود و سادگی ذهن انسان محصور در باورهای بلند و نامرئی آداب و سنت‌های قبیله ای را به خوبی آشکار می‌کند:

قومی عرب بودند که پیران هفتاد ساله مرا حکایت کردند که در عمر خویش جز شیر شتر چیزی نخورده بودند. چه در این بادیه‌ها چیزی نیست الاّ علفی شور که شتر می‌خورد و ایشان گمان می‌بردند که همه عالم چنان باشد. (ناصر خسرو، ۱۳۵۶: ۱۴۲)

مولوی محیط محدود و بسته ده را همچون محیط بسته و محدود عشیره موجب بستگی ذهن آدمی و توقف رشد عقلانی وی می‌داند. برای توضیح بیشتر به نظر مولوی در این باره توجه به این حکایت کوتاه از مثنوی نیز سودمند خواهد بود:

کسی از واعظی می پرسد، مرغی بر سر باروی شهری نشسته است. از سر و دم آن، کدام افضل است؟

«گفت اگر رویش به شهر و دم به ده
روی او از دم او می دان که به
ور سوی شهرست دم رویش به ده
خاک آن دم باش و از رویش بجه»

(مولوی، ۱۳۷۸: ۹۲۸)

پاسخ واعظ نشان می دهد که «مولانا در اندیشه متعالی تر از حیات روستایی و ابتدایی بوده و چقدر شایستگی مدنی داشته و کلا تلقی او از زندگی اجتماعی چگونه بوده است.» (گولپینارلی، ۱۳۶۳: ۳۰۲)

پاسخ واعظ در واقع بیانگر جایگاه شهر در اندیشه مولوی و دید و داوری وی را در این باره بازمی نماید. وی به تاثیر شهر بر سرشت و ذوق و ذائقه های انسان توجه دارد و از نقش آن در توسعه فکر و کمال بخشیدن به علاقه ها و سلیقه های انسان آگاه است و نیک می داند که درنگ روستایی در شهر موجب آن است که او شیوه ای تازه تر از فرهنگ و معیشت و آداب و عادات را تجربه کند و آرام آرام از معیشت و فکر و فرهنگ ساده خویش فاصله بگیرد. این همه را می توان از حکایت ساده و پر نکته زیر که در فیه ما فیه آمده است استنباط کرد:

«روستایی به شهر آمد و میهمان شهری شد. شهری او را حلوا داد و روستایی به اشتها بخورد آن را، گفت: ای شهری من شب و روز به گرز خوردن آموخته بودم، این ساعت طعم حلوا چشیدم، لذت گرز از چشمم افتاد. اکنون هر باری حلوا نخواهم یافتن و آنچه داشتم بر دلم سرد شد، چه چاره کنم؟ چون روستایی حلوا چشید. بعد از این میل شهر کند، زیرا شهری دلش را برد، در پی دل ببايد.» (مولوی، ۱۳۶۲: ۸۸)

مولوی کاملا آگاه است و می داند که اقامت روستایی در شهر، باعث آن می شود که وی فرهنگ و آداب و رسوم جدید را فراگیرد و رفته رفته از فرهنگ ساده و ابتدایی خویش فاصله بگیرد.

این نکته نیز گفتنی است که در رابطه بین انسان و شهر، تاکید اصلی بر توسعه قدرت دریافت آدمی و بردن سهمی افزون تر از فرهنگ و فرزاندگی است. نه فقط نفس زیستن در شهر. صرف انتقال مکان نیست، بلکه انتقال به حوزه گسترده تری از فرهنگ و اندیشه توان برخوردار شدن از تربیت و آموزشی برتر است که اهمیت دارد. وسعت دادن به افق نگرش و

جلوه‌های کودکان روستایی در آثار مولانا با تاکید بر دیوان کبیر (۱۶۴-۱۵۳) ۱۵۹

ایجاد ارتباط پیشرفته تر با مجموعه ای بزرگ تر و بسامان تر از انسان ها از اهداف دیگر توجه به شهر است. نگاه قشری و سطحی به شهر، ما را از درک عمق و محتوای فرهنگی و فکری آن محروم و تنها به پوسته و ظاهر و قشر آن قانع می کند. قصه «آبگیر و صیادان و سه ماهی» نیز در موضوع یادشده، قابل بررسی است. وقتی سایه هولناک صیادان بر آبگیر خرد می افتد، ماهی زیرک آهنگ آن می کند که به حيله از برکه خرد بگریزد و رو سوی دریای بیکرانه کند. مولوی نیز به همین سفارش می کند:

سوی دریا عزم کن زین آبگیر بحر جو و ترک این گرداب گیر

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۴۰۷)

کوچ ماهی زیرک از برکه خُرد به سوی دریای فراخ با بیانی شورانگیز گزارش می شود:

رفت آن ماهی ره دریا گرفت
رنج ها بسیار دید و عاقبت
راه دور و پهنه پهنه گرفت
رفت آخر سوی امن و عاقبت

(مولوی، ۱۳۳۹، ج ۵: ۴۱۰)

این داستان افزون بر بازگویی مفاهیم عرفانی ویژه خود، یک بار دیگر تقابل بین شهر و ده در اندیشه مولوی را بازمی نماید. در اینجا تقابل بین آبگیر و دریا بیان و تعبیری دیگر از تقابل بین ده و شهر در اندیشه مولوی است. او متوجه آبهای فراخ و بیکران است و آهنگ و قصد حرکت به سمت دریا را با شور و شوق ستایش می کند.

دیگر داستانی که در ارتباط با این جنبه از اندیشه مولوی است، داستانی است با عنوان «فریفتن روستایی، شهری را». در این داستان شخصیت و منش خواجه ای شهری و خوی و خصلت مردی روستائی در مقابل هم نهاده شده است. خواجه بازرگان با گشاده دستی تمام سالیان دراز خانه و خوان خویش بر مرد روستایی می گشود و او را به حرمت و عزت تمام می نواخت. روستایی هر بار میزبان بخشنده و بزرگواری خود را به اصرار تمام به خانه خویش در روستا دعوت می کرد. سرانجام پس از گذر سالیان و تکرار دعوت، این خواهش پذیرفته آمد و مرد شهری با زن و فرزندان عزم دیدار خانه دوست کرد. پس از سفری پر رنج و شکنج، چون به روستا رسید و بر در خانه دوست دیرین، چشم در چهره او دوخت، میهمان سال و ماه خود را دید که بیگانه وار در او می نگرد و چنین وا می نماید که او را هرگز ندیده است.

«در این داستان نیز شهر، کنایه از عالم غنی و آباد الهی است و روستا، کنایه از دنیای محدود حسی و مادی. مرد روستایی تمثیل نفس اماره است که با وعده ها و سخنان دلنشین، انسان ها را که فطرتا به عالم روحانی تعلق دارند، به بیغوله ویران مادیات می کشد و مرد شهری تمثیل انسانی است که با وسوسه قوای نفس، عالم روحانیت و معنا را ترک می گوید و راهی ویرانه ها و هلاکت گاههای مادی می شود.» (زمانی، ۱۳۷۸، ج ۳: ۸۲)

این داستان نیز ضمن دربرداشتن همه اشارات عرفانی، در عین حال از تقابل شهر و ده در ذهن و اندیشه مولوی حکایت می کند. در غزلیات نیز از شهر و ده به عنوان استعاره هایی برای بیان مفاهیم عرفانی استفاده شده است:

هله بر قوس بنه ره ز کمینگاه برون جه برهان خویش از این ده که تو زان شهر کلانی
(مولوی، ۱۳۴۰: ۱۲۱)

سخن این است که تعبیر شهر و ده در اندیشه مولوی ضمن در برداشتن مفاهیم عرفانی بیانگر دیدگاه های اجتماعی او نیز است. باید «شهر» در چشم و دل مولوی از حرمت و حشمتی بلند برخوردار باشد تا این مفهوم در ذهن وی بدل به استعاره ای برای «انسان کامل» یا «عالم غنی و آباد الهی» شود. اگر او به دیده حرمت به شعر نمی نگریست، برای بیان ارزشمندترین و محبوب ترین مفاهیم ذهنی خویش از آن سود نمی جست. همچنین باید «ده» در ذهن و ضمیر او مفهومی بی قدر و ارج باشد تا از آن استعاره ای بپردازد برای احوال «شیخ واصل ناشده» یا «دنیای محدود حسی». به عبارت دیگر، مفهوم اجتماعی، مادی و آفاقی شهر و ده در ذهن مولوی مقدم بر تأویل عرفانی، معنوی و انفسی وی از این دو تعبیر است. آن که رخساری زیبا را به گل همانند می کند، پیش از آن و در ذهن و ضمیر خود، زیبا و خوشایند بودن گل را به عنوان اصلی مسلم پذیرفته و به آن باور دارد.

کودک روستایی در دیوان کبیر:

مولانا ضمن قصیده ای در دیوان کبیر، دیدگاهش درباره کودک روستائی را به صراحت اعلام می دارد:

دغلی، لاف زنی، سخره کنی بس عیار
در فغانند ازو از فقعی تا عطار
دست کوتاه کن و دم درکش و شرمی می دار

روستایی بچه ای هست درون بازار
که ازو محتسب و مهتر بازار به درد
چون بگویند چرا می کنی این ویرانی

او دو صد عهد کند گوید: من بس کردم
بعد از این بد نکنم عاقل و هشیار شدم
باز در حین ببرد از بر همسایه گرو
خویشتن را به کناری فکند رنجوری
این هم از مکر که تا درفکند مسکینی
چون شود قصد که گیرد بپوشد ارزق
همه مهر و کرم و خاکی و عشق انگیزی
محتسب عقل توست داند صفات بازار

توبه کردم نتراشم ز شما چون نجّار
که مرا زخم رسید از بد و گشتم بیدار
بخورد با می و چنگی همه با خمر و خمار
که بیکساله تب تیز بود گشته نزار
که بر او رحم کند او به گمان و پندار
صوفی گردد صافی صفت بی آزار
که بجوشد دل تو وز تو رود جمله قرار
وان دغل هست درو نفس پلید مکار»

(مولوی، ۱۳۳۶، ج ۳: ۷۸)

مدلول این ابیات چنین است که مولانا، روستا را معادل غریزه و شهر را برابر با فرهنگ به شمار می‌آورد و چون در ذهنیت او، تعادلی میان غریزه و نفس اماره از سوئی و عقل و فرهنگ از سوئی دیگر برقرار است، به دلیل برتری عقل از نفس، شهرنشینی را بر روستانشینی ترجیح می‌دهد. این واقعیتی است که در جوامع شهری و روستایی شاهد آنیم. در روستا معمولاً امکانات رشد همه جانبه به گونه‌ای که در شهر برای آدمی فراهم است، فراهم نمی‌تواند بود. به همین روی در سراسر جهان شاهد برتری همه سویه جوامع شهری در قیاس با اجتماعات روستائی هستیم. این واقعیت به هیچ وجه نباید موجب دلگیری روستائیان باشد. پذیرش این امر بوده است که، همیشه همراه باز شدن تمدن در هر نقطه از کره زمین، شاهد مهاجرت انبوه روستائیان به شهر بوده ایم. مولانا در فکر و عقیده و نگرش منفی خود به روستائیان در تمثیلی، نفس را چونان بچه روستایی تصویر کرده که همه بازار از محتسب گرفته تا فقاعی و عطار و مهتر بازار از دست او به دردند و او همه را به مسخره گرفته است. از دیدگاه مولانا، کودک روستائی در عین حال که نماد نفس اماره و شرّ و شور و دارای صفات منفی و نامناسب است، مظهر صداقت و صمیمیت و اخلاص نیز بوده و از صفای باطن برخوردار است. و تمام این صفات بد و ناشایست کودک روستائی، به دلیل وجود اختلاف پتانسیلی است که فرهنگ روستائی با فرهنگ شهری دارد. و گر نه در سرشت کودک روستائی، ویژگی‌ها و صفاتی چون: مهر و وفا و خلوص و پاکی، ساری و جاری است. و این ابیات در کل حاکی از این است که مولانا در عین حال که کودک روستائی را از بابت

نامردمی، محدودیت ذهنی و آمیت، مظهر غریزه و نفس می داند، معتقد است که این کودک، صفایی هم در باطن دارد.

نتیجه گیری:

توجه به شهر و شهرگرایی در فرهنگ اسلامی و ایرانی، ریشه ای عمیق و مشخص دارد. مولانا جلال الدین در آثار خود روستا را مذمت کرده و شهر را ستوده است. وی با تمام وجود رو به سوی شهر دارد و گرایش و سمت گیری اندیشه او به سوی شهر و شهرنشینی است. شکل گیری اندیشه وی انعکاسی از شرایط و خصوصیات جامعه ای بوده که در آن زندگی می کرده است. تحت تاثیر محیط اجتماعی، نگرش منفی او نسبت به روستائیان و حتی کودک روستائی، شکل می گیرد. مولوی در قالب حکایت هایی در مثنوی، فیه مافیه و در غزلیات تاثیر شهرنشینی را در توسعه دیدگاه و گسترش اندیشه آدمی باز می نماید. او در ضمن این حکایت ها و تمثیل ها، تاثیری که جوامع خرد و بسته بر اندیشه آدمی تحمیل می کند را به بحث می گذارد. شهر در پیش مولوی از چنان حرمت و حشمتی برخوردار است که در تاویل عرفانی آن را تمثیلی از عالم غنی و آباد الهی، عقل کلی و دل می داند و در مقابل از ده در ذهن و ضمیر خود چنان مفهومی بی قدر و بی منزلت می سازد که آن را به نفس اماره، عالم محدود مادی و حسی همانند می بیند. از آن چه گفته شد، می توان دریافت مولوی خود همان مرغ دور پروازی است که عمق فکر و فرهنگ خود با همه جان و دل و دیده، رو سوی شهر دارد و گرایش و سمت گیری اندیشه او به سمت شهر و شهرنشینی است. اما همانطور که اشاره شد، مقصود مولانا از این مفاهیم، در ابعاد گسترده و عام آن نبوده، بلکه متأثر از واقعیت های آن زمان و روزگار خویش است.

اگر مولانا در ظاهر، نسبت به روستا و زندگی در آن، عنایتی ندارند، به دلیل مخالفت شان با روستا و روستائی نیست چون روستا را مماثل فطرت و شهر را مناظر فرهنگ می داند و تنها برای آنکه بهتر بتواند به اصل فطری خود بازگردد، موقتا شهرنشینی را توصیه می کند تا در شهر، آب خردمندی اش را بیشتر و بنیروتر کند و آن تاب و توان را فراهم آورد که آسیاسنگ فطرت را بچرخاند و آسیای وجود الهی شان را به سمعی مستدام درآورد. در سروده هایش بسا که می توان عشق بازگشت به اصل فطرت و وفا کردن به عهد الست را باز یافت.

جلوه‌های کودکان روستایی در آثار مولانا با تاکید بر دیوان کبیر (۱۶۴-۱۵۳) ۱۶۳

کتاب‌نامه

- تاج‌دینی، علی. ۱۳۸۰. قدرت‌سیاسی در اندیشه مولانا. تهران: انتشارات روزنامه اسلام.
- دهباشی، علی. ۱۳۸۲. تحفه‌های آن جهانی (سیری در زندگی و آثار مولانا جلال‌الدین). تهران: انتشارات سخن.
- زمانی، کریم. ۱۳۷۸. شرح جامع مثنوی معنوی. ج ۳. تهران: انتشارات اطلاعات.
- ستاری، جلال. ۱۳۷۰. زمینه فرهنگ مردم. تهران: نشر ویراستار.
- فارابی. ۱۳۶۱. اندیشه‌های اهل مدینه فاضله. ترجمه و تحشیه: سید جعفر سجادی. تهران: انتشارات طهوری.
- فرانکلین دی، لوئیس. ۱۳۸۳. مولوی، دیروز، امروز، شرق و غرب. ترجمه: فرهاد فرهمندفر. نشر ثالث.
- گولپینارلی، عبدالباقی. ۱۳۶۶. مولویه بعد از مولانا. ترجمه: توفیق سبحانی. چاپ اول. انتشارات کیهان.
- ،----- . ۱۳۶۳. مولانا جلال‌الدین: زندگی، فلسفه و آثار برگزیده‌ای از آنها. ترجمه و توضیحات: توفیق سبحانی. تهران: انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- قبادیانی، ناصر بن خسرو. ۱۳۵۶. سفرنامه. به کوشش: محمد دبیر سیاقی. تهران: انتشارات زوار.
- مولوی، جلال‌الدین، محمد. ۱۳۷۸. مثنوی معنوی. به اهتمام: رینولد. انیکلسن. چاپ اول. تهران: نشر معاصر.
- ،----- . ۱۳۶۳. مثنوی معنوی. تصحیح: رینولد. انیکلسن. به اهتمام: نصرالله پورجوادی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ،----- . ۱۳۶۲. فیه ما فیه. با توضیحات و حواشی: بدیع الزمان فروزانفر. چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ،----- . ۱۳۴۰-۱۳۳۹-۱۳۳۶. کلیات شمس. با تصحیحات و حواشی: بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات امیرکبیر.

۱۶۴ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

-----،----- .۱۳۸۷. دیوان کبیر. به کوشش: توفیق سبحانی. ج ۱، تهران:
انتشارات انجمن مفاخر ملی ایران.

The Parades of the Rural Children in Mulavi's Works

Ghadamali Sarami, Ph.D

*Assistant professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad
University of Zanjan, Zanjan, Iran*

MaryamAlaei Kharayem,MA

Abstract

The study of village and villagers from the different angles: literal, cultural and religions, in Mulavi's works has a great importance. It shows our ancestors point of view about the village and rural children. Mulavi was born in Balkh. At that time, Balkh was one of the most glorious cities. Perhaps this is one of the reasons that Mulavi admires the urban life and hates the rural life in his works. He compares a rural child with carnality. In this article we have tried to find Mulavi's point of view about this.

Keywords: Child, Rural life, Rural culture, Divane- Kabir.

Cultural Comprehensiveness Variation and Hafez Mystical Thoughts, in his Poetry

Najmiyyeh Karimi

PhD Candidate of Persian Language and Literature, Islamic Azad University of Kashan, Kashan, Iran.

Abstract

Basically, any artist reflects some part of ethnic memory of people in his time; this collective memory is composed of all the ups and downs of history, spiritual and beliefs of a nation and in a sense chain of failures, successes, loves, yearning, desires, pains, and in short all the spiritual impulses of a nation, is in the context of historical and social changes of time. For example: Ferdowsi embodies Iran's ethnic memory in the age of pre-Islamic history and Hafez embodies the collective memory of Iran in the Islamic period. It means that poems of these two great characters clarified a lot of internal and external manifestations of mental of Iranian nation in their heart. Then these two great poets include their cultural comprehensiveness. Hafez combined, Rumi's mystical Sonnets by Saadi romantic Sonnets, he entered humor into it which placed on top of his roguish Sonnets lyrical literature of Iran and happy world.

Keywords: Hafez Shirazi, Cultural Comprehensiveness, Sonnet, Humor.

The Reflection of the Personality of Imam Ali (PBUH) in the Poetry of Sayyed e Hemyari and Comparing it with the Visage of Perfect Human in the Poetry of Naser Khosro

Najme nazari, Ph.D

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Buali Sina University of Hamedan, Hamedan, Iran

Morteza Ghaemi, Ph.D

Associate Professor of Arabic Language and Literature, Buali Sina University of Hamedan, Hamedan, Iran

Zahra Tahmasebi, Ph.D Candidate

Abstract

Naser Khosro, the famous fifth-century ode-teller, is an Iranian Shiite poet who loves Ahl al-Bayt (PBUH) and believes in fighting against the foes of The Prophet (PBUH), ignorance, oppression and hypocrisy. This eminent poet recalls Sayyed e Hemyari, the second-century committed Shiite poet in the Arab literature. Since these two Iranian and Arab poets consider poetry not as an end but as a tool to express their beliefs and are known to compose poems of visage of Perfect Human. Naser Khosro's poetry describes the characteristics of Perfect Human as reasoning, thinking, making aware, commitment, and tendency to science and religion. In the poetry of Sayyed e Hemyari, it is the visage of Imam Ali (PBUH) which reflects Perfect Human characteristics that include possessing grandeur and exclusive privileges, overtaking in faith, monotheism and religious practices, being confirmed by God, having Divine science, having religious knowledge and exemplary courage, and having a unique understanding of Quran.

Keywords: Perfect Human, Naser Khosro, Sayyed e Hemyari.

Comparison of concept of Fana in Thought of Abu Saeid Aboalkhair and Sepehri

Mahdi Arab Jafari

PhD Candidate of Esfahan University, Esfahan, Iran.

Maryam Shaban Zadeh, Ph.D

Associate Professor of Sistan and Baluchestan university, Sistan and Baluchestan, Iran.

Abstract

Abu Saeid Aboalkhair is a mystic of Khorasan School that Theories and thoughts in of This school are close to Eastern thoughts. Sepehri is one of the famous contemporary poets that many has been said about his poems, especially about his mystical thoughts. There are several views about his poems such as: Iranian Islamic mystical principles, Hindi and Eastern mystical principles, or without any Mysticism.

Selecting mystical terms and concepts in Sepehri's poems is a suitable way to analyse his mysticism. In order to lighten the nature and quality of his Mysticism, we have selected term of Fana among so many mystical terms and concepts in his poems. We have to express and compare them with also tried Abo saeid Abolkhair terms, one of the greatest of muslim mystics.

Keywords: Mysticism, Mystical terms, Fana, Muslim mystics, Sepehri, Abu Saied Abolkhany.

The study of Harut and Marut Myth in Masnavi

Manijeh Zarei

Faculty member of Persian Language and Literature,

Islamic Azad University , Hamedan, Iran

Fariba Rashidi, Ph.D candidate

Abstract:

After the death of the holy prophet of Islam and the tendency of some scholars having books to Islam and Israelism, stories and legends of Ancient Greece and Jewish sources entered into the interpretations of Muslims and from there into the literary books; these myths included Harut and Marut myth.

The look of Quran to this myth is different from the most interpretations; Quran's view is that Harut and Marut have been sent to the earth for teaching magic to people and being protected against the sorcerers, but the interpretation texts have seen the entrance of these two angles as a response of the angles to humans.

Rumi has used all the components of Masnavi story. In Masnavi literature, we are seen the diversity of understandings from Harut and Marut story. Maulana use of this story, whether in speech or in understanding, are wholly affected by existing stories, not the Quran.

Keywords: Harut and Marut, Masnavi, Myth, Maulana.

Theology in Sufism and it's Reflection in kashfal-mahjub

Hadi Edalatpoor

Ph.D Candidate

Abstract

Theology as one of Islamic sciences has reflected among Sufis and in works of Sofia. Sofia need to theology for the mining situation among other factions, proving theirs sciences, stating philosophy of Islamic sentences and answering to doubts of adverse. Because answering to doubts of adverse and questions about philosophy and wisdom of sentences is one of assignments of Islamic theology. Hojviri explains debates and altercations of theology with other persons and factions of his era in his work, kashfal-mahjub. He uses of methods of theology for defending his concepts in these debuts. Also he names parts of work as beginning of state of speakers. And also he allocated parts for proving concepts of Sufis in way speakers. In this article, executive defines of theology that apply subjects about Sofia is stated and Sofia's reasons and goals for using theology and ways of this science in kashfal-mahjub have been explained.

Keywords: Theology, Sufism, kashfal-Mahjub.

Study of the Mystical Concepts in *The Terrestrial Nutrients* of André Gide and Hafiz's *Ghazaliat*

Massoumeh Zandi, Ph.D

*Assistant professor of French Language and Literature, Islamic
Azad University, Hamedan Branch, Hamedan, Iran*

Abstract

André Gide, famous French author in 20th century, has been inspired by Hafiz, for creating *The Terrestrial Nutrients*, his greatest work. The Nutrients, is an prominent work for the Orientals and specially the Iranians. Because it is the most important book which shows the power of influence of Persian Literature on occidental Literature. In this analytic – descriptive paper, efforts have been made to show this effect. The present research first talks about Gide's interest in Orient and Persian Literature and his way and degree of acquaintance with Hafiz's *Ghazaliat*, then, it deals with the comparative study of common mystical concepts of *Ghazaliat* and The Nutrients. The Quranic hints, attention on divine love and attraction of the real mysticism, naturalism, belief in pantheism, thinking about death, love the beauties, attached to nothing, usage of similar mystical words, cognizance of God through the heart and the spiritual drunkenness are the common mystical concepts in Gide's work and Hafiz *Ghazaliat* which have been studied in this paper.

Keywords: Mystical Concepts, The Terrestrial Nutrients, Ghazaliat, Hafiz, Gide.

Moses and Shepherd Dialog in Masnavi

Mustafa Gorji, Ph.D

Associate professor in PNU, Tehran, Iran.

Yahya Nur al-Dini Aghdam

Ph.D Candidate in PNU, Tehran, Iran.

Abstract

Linguistic message from viewpoint of linguistic knowledge theorists in the field of sociology, consciously or unconsciously, contains a series of personal information in relation to social status, social perspective, culture and psychological conditions of speaker. Among the opinions expressed in this topic, Theory of Dialogic (=conversation) of Mikhail Bakhtin has a special place which can express diverse linguistic aspects of language and linguistic move by a scientific and plural approach. Among the heritage of Persian literature, Masnavi Ma'navi is one of contexts which although the factors of time and place play special role in its formation, but the breadth of concepts and special complexity of the content and also the form of this work makes it a meta-temporal work which can be analyzed from different perspectives. The story of Moses and the Shepherd in Masnavi, according to the structure, content and nature of its own is among the poems of Rumi that can be analyzed with a modern analysis, based on Bakhtin's Dialogic theory.

Keywords: Masnavi Ma'navi, the story of Moses and the Shepherd, M. Bakhtin, Theory of Dialogic.

CONTENTS

Moses and Shepherd Dialog in Masnavi	7
<i>Mustafa Gorji, Ph.D/ Yahya Nur al-Dini Aghdam</i>	
Study of the Mystical Concepts in <i>The Terrestrial Nutrients</i> of André Gide and Hafiz's <i>Ghazaliat</i>	8
<i>Massoumeh Zandi, Ph.D</i>	
Theology in Sufism and it's Reflection in kashfal-mahjub.....	9
<i>Hadi Edalatpoor</i>	
The study of Harut and Marut Myth in Masnavi	10
<i>Manijeh Zarei/ Fariba Rashidi</i>	
Comparison of concept of Fana in Thought of Abu Saeid Aboalkhair and Sepehri	11
<i>Mahdi Arab Jafari/ Maryam Shaban Zadeh, Ph.D</i>	
The Reflection of the Personality of Imam Ali (PBUH) in the Poetry of Sayyed e Hemyari and Comparing.....	12
<i>Najme nazari, Ph.D/ Morteza Ghaemi, Ph.D/ Zahra Tahmasebi</i>	
Cultural Comprehensiveness Variation and Hafez Mystical Thoughts, in his Poetry.....	13
<i>Najmiyyeh Karimi</i>	
The Parades of the Rural Children in Mulavi's Works.....	14
<i>Ghadamali Sarami, Ph.D/ MaryamAlaei Kharayem,MA</i>	

ERFANIYAT dar Adabe Farsi

Persian Quarterly

Hamedan Branch, Islamic Azad University

Vol.7 No.12.S.27

Summer 2016

In the name of God